

صدای گریه آیدا

بامداد در آینه (ده سال گفتگو با احمد شاملو)

دکتر نورالدین سالمی

نشر باران؛ سوئد ۲۰۰۲

هنگامی که کتاب «بامداد در آینه» به دستم رسیدم، گمان کردم نویسنده آن به قول خود شاملو «کتاب سازی» کرده است. لیکن پس از خواندن چند صفحه دریافتم که چنین نیست. آخر کم نیستند کتابهایی که به ویژه در سالهای اخیر بر اساس نامه نگاری و یا ملاقات با این و آن «ساخته» شده اند بدون آنکه حرفی و نکته ای برای گفتن داشته باشند.

«بامداد در آینه» اما با وجود غلط های چاپی و نیز برخی کاستی ها کتابیست عاطفی و دلنشین درباره آخرین سالهای زندگی شناخته شده ترین و جنجالی ترین شاعر معاصر ایران.

کتاب با شعری از دکتر نورالدین سالمی آغاز می شود که پس از مرگ شاملو سروده شده است. او در پیشگفتاری توضیح می دهد که «این گفتگوها تا حدود زیادی خودمانی و خصوصی است. اگر متلکی، طنزی به کار رفته، قصد اهانت به شخص خاصی در میان نبوده و صرفا دستمایه ای بوده برای تداوم گفتگو». با وجود توضیحی که سالمی در همین پیشگفتار در مورد «کیش شخصیت» و حساسیت خود شاملو نسبت به آن می دهد، خودش از «استاد شاملو» سخن می گوید و چه خوبست اگر روزی نامها از زیر بار این عناوین که واقعا هم چیزی را اثبات نمی کنند بیاسایند. خود شاملو به تاریخ



۱۲ شهریور ۱۳۷۰ می گوید: «آقای معروفی عنوان شاعر ملی به بنده داده. من شاعر ملی کجا بودم. عارف شاعر ملیه که همه شعرشو می فهمن، اکثریت مردم از نوشته های من سر در نمی آرن. من کجا ملی هستم؟»

این کتاب در خارج از کشور چاپ شده و معمولا به اینگونه بوده که انتشارات خارج از کشور ناجی حرفها و نکاتی بوده اند که در ایران زیر تیغ سانسور رفته و می روند. در کتاب «بامداد در آینه» اما «سه نقطه» که در فضای آزاد معنایی ندارد زیاد به چشم می خورد و گاه خواننده نمی تواند ارتباط منطقی بین آنها بیابد. چرا به جای ناسزاها نقطه چین گذاشته شده؟ به چه دلیل از برخی افراد به صراحت نام برده می شود و به جای نام برخی نقطه چین می آید؟ چرا حتما گاهی سه نقطه به جای نام فیلم یا کتاب می نشیند؟! گاه فاصله زمانی بین یادداشت ها بسیار طولانی است. گذشته از سفرها دکتر نورالدین سالمی احتمال دارد نویسنده از چاپ برخی گفتگوها بنا به ملاحظاتی چشم پوشی کرده باشد. نکته دیگر اینکه بجا می بود اگر در مورد اشتباهاتی که در گفتگوها پیش آمده، در زیرنویس توضیح داده می شد. شاملو مدعی است که حاجی بابای اصفهانی را همان میرزا حبیب اصفهانی نوشته و یک نام دروغین به عنوان نویسنده بر آن نهاده است. حال آنکه واقعا جیمز موریه نویسنده انگلیسی آن را نوشته و به زبان های دیگر نیز ترجمه شده است. و یا علی دشتی هرگز در کابینه رضا ضاه نبوده و آن حرف ها را در مورد خروج جواهرات به عنوان نماینده مجلس گفته است. و یا هنگامی که شاملو با اعتراض و دلخوری از کتاب «یک هفته با شاملو» سخن می گوید، از نویسنده آن به نام «اخوان» نام می برد که منظور مهدی اخوان لنگرودی شاعر مقیم اتریش است. و یا خانه هاینریش بل که دیگر زنده نیست در اختیار هنرمندان و نویسندگان قرار داده می شود و نه خانه گونتر گراس که خودش در آن زندگی می کند.

حرف های اندرونی

نویسنده در پیشگفتار می نویسد: «طبیعی است استاد هیچ وقت بو نبرد که من گفته هایشان را یادداشت می کنم. یک ماهی از مرگ شاملو می گذشت که من جریان را به آیدا خانم گفتم. آیدا لبخندی زد و گفت: من حدس می زدم که شما این کار رو می کنید! برای اینکه اغلب با یک سوال از قبل آماده شده پیش احمد می آمدین!»

نویسنده «بامداد در آینه» شعر می سراید، داستان می نویسد و ترجمه می کند. ولی هیچکدام از اینان که ظاهرا می باید سبب آشنایی او با شاملو شده بود، ربطی به این آشنایی ندارد. او پزشک است و شاملو بیمار. در نخستین بخش کتاب شرح می دهد که چگونه در اواخر سال ۶۹ شاملو و آیدا در شهرک فردیس کرج با آنها همسایه می شوند. دکتر

نورالدین سالمی ساعات زیادی را به دلیل بیماری شاملو با وی و آیدا می‌گذراند و از بهار سال ۱۳۷۰ پس از هر ملاقات گفتگوهایشان را یادداشت می‌کند.

ایرانی‌ها با تفاوت سخنان اندرونی و بیرونی، به ویژه هنگامی که اظهار نظر نسبت به افراد و آثار باشد، به خوبی آشنا هستند. این دوگانگی دیگر به جنبه‌ای از شخصیت ما تبدیل شده است. می‌توان خوشبین بود و این ویژگی ناخوشایند را مثبت ارزیابی کرد. به این معنی که در نهم می‌توان علیه فردی یا اثری هر چیزی گفت، لیکن پیش روی او چه لزومی دارد که او را بیازاریم؟ به قول خود شاملو «این حرف‌ها را نمی‌شود جلوی دیگران گفت». در چنین حالتی است که آدمی از خود می‌پرسد آیا هنگامی که بنا به هر دلیلی نمی‌توان نظر واقعی خود را «جلوی دیگران» گفت، آیا برگزیدن سکوت راه بهتری نیست؟ از سوی دیگر در برابر کسانی که مانند هوشنگ گلشیری خود را «ولی فقیه ادبیات» می‌دانند و محمود دولت‌آبادی که در کنفرانس برلن در آوریل سال ۲۰۰۰ مدعی شد «ملتی را به دنیا» آورده است، چه می‌توان گفت؟

شاملو در محیط ظاهر امن خانه اش به تاریخ ۲۱ خرداد ۷۰ چنین می‌گوید: «نقدهای گلشیری به درد عمه جانم می‌خورد. همه اش از حسودی و تنگ نظریه... تو پرسشنامه سوبیس یا سوئد نوشته که من نهنگی هستم که در یک برکه به عمل آمدم، برای اینکه دیگران متوجه عظمت من نشن آبو گل آلود می‌کنم. باس بهش گفت پدر جان، در برکه قورباغه به عمل میاد، باور نداری؟ آینه رو بردار جمال مبارکتو تماشا کن!» در جای دیگری می‌گوید: «گفتم گلشیری یک غیر ممکن است. همه پرسیدند غیر ممکن یعنی چه؟ گفتم غیر ممکن یعنی اینکه کسی نویسنده نباشد و همه فکر نویسنده درجه یک است!»

در مورد رضا برهانی و نقدهایش می‌گوید: «والله از غریبه‌ور می‌داره بدون ذکر مآخذ به خورد ما می‌ده!... صد جور پیغوم و پسغوم فرستادم که آقا، شما رو نمی‌خوام ببینم. دو سه روز بعد باز اینجا بود با سیمین بهبهانی و دو سه نفر دیگه اومده بود. سال ۴۸-۴۷ نوشت شاملو و اخوان و سپهری و که و که دیگر تمام شده اند. حالا ببین واسه اخوان ورداشته چی نوشته. این همه سال گذشته. آخه پررویی هم حدی داره، چیزهایی از شون می‌دونم که به خدا گفتش شرم آورده!»

در این گفتگوها شاملو از بده و بستان‌های مطبوعاتی، حذف، ناروهای همکاران و بی‌پولی سخن می‌گوید و اینکه مرتب نان و حلوا ارده می‌خوردند. تعریف می‌کند که روزی «آیدا گفت دلم غنچ زده واسه یه چلو کباب، حالا سه روز بود که غذای حسابی نخورده بودیم. خدایا چکار کنم؟ رفتم سر کوچه یه چلوکبابی بود. گفتم آقا یه پرس چلوکباب نسیه می‌خوام! گفت بفرمایین! آخ! نمی‌دونی چه مزه ای داد! هنوز هم پولشو ندادم!... هفته بعد از اونجا رفته بود. هنوزم بدهکارشم.»

از گذشته‌های دور می‌گوید: «یه روز هم رفتم دیدم به آذین نشسته پشت میز تو دفتر کیهان هفته. سلام کردم. با حالتی شق و رق گفت از امروز من مسئول کیهان هفته هستم. اگر شمام مطلبی دارین بفرستین چاپش می‌کنیم. گفتم خیلی ممنون، راحت کردین! این به آذین این اواخر طوری به من نگاه می‌کرد که انگار من کف پامو گذاشتم زیر بغلش و دستشو گرفتم قطع کردم.»

از سوء تفاهم‌های سیاسی و ادبی می‌گوید: «من شعر «سرود مرد روشن...» رو برای جلال آل احمد نوشتم. تصادفاً با مرگ او توأم شد. منتهی بد طوری بود وقتی این شعر رو چسبوندن به اون آدم، نمی‌شد انکارش کنم. چون به نفع رژیم شاه تموم می‌شد. ناچار سکوت کردم!» آدمی به یاد غرق شدن صمد بهرنگی می‌افتد که اگر می‌گفتند شنا بلد نبود و خودش غرق شد، آنهم «به نفع رژیم شاه تموم می‌شد» و تاریخ نشان داد همه این سکوت‌ها به سود چه کسانی تمام شد!

شاملو از اغلب نقدها و تفاسیر شعرهایش راضی نیست: «تو شعر مرگ ناصری اصلاً عیسی برای من مطرح نیست، حتی عیسویان. من خواستم یک انسان مبارز را که به پیشواز مرگ رفته ترسیم کنم، چیزی که حقوقی نوشته به کلی پرته». در مورد تفاسیر پاشایی در کتاب «از زخم قلب آمان جان» می‌گوید: «حالمو گرفت. عروس تعریفی مون... از آب در اومد» و در مورد کتاب دیگر پاشایی که باز هم درباره اشعار شاملوست می‌گوید: «خیلی بد، لوسه! پاک بی ربطه!»

روزی هنگامی که به ریل صدای شاملو گوش می‌کردند به هنگام خواندن «هنوز در فکر آن کلاغم» سالمی به شاملو می‌گوید: «آقا! داریوش آشوری گفته منظورتون از کلاغ نیماس» شاملو که ارج بسیار برای نیما قائل است و او را «کاشف شعر» می‌داند می‌گوید: «نمی‌دونم با این منتقدین باس چه کار کنیم؟ آگه به جای یوش می‌گفتم گوز معلوم نبود تکلیف کلاغ چی می‌شد؟!»

شاملو بنا بر تجربه و به درستی بدبین است. وقتی مجله گردون در تابستان ۱۳۷۴ از شاملو تعریف می‌کند می‌گوید: «از بالا دستور دادن که از من تعریف بکنن». و در مورد جایزه نخل طلایی جشنواره کان که در سال ۷۶ برای فیلم «طعم گیلاس» به عباس کیارستمی داده شد می‌گوید: «من حرفی نمی‌زنم به نظر من کل ماجرا مشکوکه».

«بالا» از چاپ کتاب هایش جلوگیری می‌کند: «پنج تا کتابتم تو ارشاده. هیچ کدوم را اجازه نمی‌دن در بیاد. آرزو داشتم چاپ گیل گمش را ببینم». صحنه‌های عاشقانه در «دن آرام» نوشته شولوخوف همگی باید حذف شوند. ناسزاهای «مرگ کسب و کار من است» نوشته روبر مرل از سوی وزارت ارشاد نظامی که بی ادب‌ترین و فحاش‌ترین زمامداران جهان را دارد، باید حذف شوند!

یک نکته جالب در این گفتگوها این است که شاملو و آیدا با زنان مشهوری که در روشنگری مسائل زنان نقش مهمی داشته اند، به شدت مخالفند. شاملو به ژرژ ساند می گوید: «اون بچه خروس باز که لباسای مردونه می پوشید». فروغ فرخزاد هم «اون جوری» یا «یک جوری» بود. در مورد سیمون دو بووار می گوید: «حرفش زن حالم از ش بهم می خوره». او که خاطرات دوبرووار را نخوانده در پاسخ دکتر سالمی که می پرسد چرا؟ می گوید: «جنس دوم رو بخون، حالت بهم می خوره». آیدا نیز اضافه می کند: «اصلا انحراف داره!» کاش نویسنده اصرار می کرد و باز هم می پرسید چرا!

در ای کتاب اظهار نظر شاملو را درباره بسیاری از افراد و آثار می خوانیم. در پایان شاید در بسیاری از خوانندگان این وسوسه شکل گیرد که اگر شاملوی مشکل پسند زنده می بود و همین کتاب را می خواند، چه می گفت! شاملو نه فروتن بود و نه متکبر. می دانست در کجا قرار دارد. شاید به همین دلیل به شدت با کیش شخصیت مخالف بود.

کتاب «بامداد در آینه» از یک سو جنبه های بسیار زمینی و طبیعی شاعری را به نمایش می گذارد که برخی او را چون بت می پرستیدند و شاید هنوز هم می پرستند و از سوی دیگر در فرازهایی به گونه غیر مستقیم نشان می دهد که باید در اندیشه، مستقل بود و هرگز پیرو و نوچه کسی نشد، حتا اگر بزرگترین شاعر و نویسنده و مبارز و غیره باشد. به این نکته توجه کنید: شاملو که زمانی به شدت در مورد علامت گذاری در زبان فارسی حساسیت به خرج می داد می گوید: «من به کلّ دیگه با علامت گذاری مخالفم. زبان فارسی احتیاجی به این کار نداره». سالمی که بر اساس نظریات شاملو علامت گذاری را رعایت می کند می گوید: «آخه تو کتاب «از مهتابی به کوچه» مفصل شرح دادین... من دارم از روی اون عمل می کنم تو نوشته هام» و شاملو با همان قاطعیتی که از شیوه علامت گذاری خودش دفاع می کرد آن را ردّ می کند: «الان اعتقادی به اون حرفا ندارم!»

اوایل بهار سال ۱۳۷۶ پای راست شاملو را قطع می کنند: «تو بیمارستان به خیال اینکه پا دارم، از تخت پریدم پایین که برم دستشویی که نتیجتاً زمین خوردم و تمام بخیه ها پاره شد که از نو چنین دوختند. فکر کن آدمو مثل یه سوسیس قطعه قطعه کنن خیلی وحشتناکه!»

شب ۲۷ خرداد ۱۳۷۸ آیدا به دکتر سالمی زنگ می زند: «اولین بار صدای گریه آیدا را می شنیدم. گفت: «دکتر جون! احمد خوشگلم داره از دست میره».

احمد شاملو شامگاه ۱۲ مرداد ۱۳۷۹ از دست رفت و دو سال بعد حرفهایش که نمی شد «جلوی دیگران گفت» به چاپ رسید.

ژوئیه ۲۰۰۲

